

روزی احمد

در جستجوی فولکلور ساکنان دیار رودکی

قافله سالار شعر فارسی ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی زاده سرزمین شاعرخیز و ادب پرور تاجیک می باشد. این شاعر بزرگ، اساسگذار ژانرهای ادبی شعر فارسی، هزار و صد و پنجاه سال پیش از این، در روستایی قدم به عرصه حیات نهاد که طبیعت دلربا و مردمان سربلند و انسان دوست و مهمان نواز و شاعر طبع داشت.

سالهای دهه ۵۰ قرن گذشته به استقبال هزار و صدسالگی زادروز استاد رودکی با مصلحت و صلاحدید آکادمیسین عبدالغنی میرزایف که معاون وقت رئیس کمیته تدارکات این جشن مبارک بود، موضوع گردآوری و به شکل یک مجموعه به چاپ رساندن نمونه های ایجادیات شفاهی بدیعی همدیاران رودکی پیشنهاد شده بود. از این رو، با سرپرستی روانشاد رجب اماناف که در بخش ادبیات معاصر شوروی تاجیک انستیتو زبان و ادبیات رودکی آکادمی علوم جمهوری تاجیکستان در بخش فولکلور یگانه متخصص بودند و سروری و تحقیق ایجادیات شفاهی را بر عهده داشتند، هیئتی سازمان داده شد که نگارنده نیز را شامل می شد. ماه اوت سال ۱۹۵۶ ما از طریق هواپیما ابتدا به سمرقند و سپس با اتومبیل به پنجکنت رفتیم.

بعد از مصلحت و صلاحدید مسئولان ناحیه های پنجکنت و کالخوزچیان، هیئت ما به دو گروه تقسیم شد و به دو سمت روانه شدیم. استاد ر. اماناف و م. خالاف به دیهه های تابع ناحیه پنجکنت: پنجرود، کللال، ننگات و زیرحصار رفتند. اینجانب نیز باید به دیهه های تابع ناحیه کالخوزچیان، بویژه فلماندر، کاسه تراش، تیرگران، شینگ، رشنه پایان (پایین) و رشنه بالا که این دیهه ها نیز بی واسطه با نام رودکی ارتباط داشتند، می رفتیم. تلاش همگی ما این بود

که هر چه بیشتر نمونه‌های فولکلوری را گردآوری کنیم. توجه اساسی ما به نقل و روایتهای مردمی درباره رودکی و ایجادیات او بود.

در آن سالها چون دستگاههای ثبت صدا نبود، اساساً اثرهای فولکلوری را روی کاغذ ثبت می‌نمودیم که البته این کار مشکلاتی نیز به بار می‌آورد، از جمله این که گوینده مجبور بود بعضی مصرعها و پاره‌های اثرهای نثری را تکرار نماید. افزون بر این، هر راوی کوشش می‌کرد که به زبان ادبی تکلم نماید و برخی از ابیات را به سلیقه خود تحریف کند که این خلاف قواعد علم فولکلورشناسی بود. با وجود این، ما کوشش می‌کردیم که گویش مردم بومی را حتی‌الامکان حفظ کرده، اثرهای مردمی را عیناً ثبت نماییم.

در مدت یک ماه، گاهی پیاده و گاهی سوار بر اسب و استر با کمک مردم از یک روستا به روستای دیگر رفته، مواد فراوانی ثبت نمودیم. کارهای میدانی ما بیشتر در روستاهای فلَمَنَدَر، کاسه‌تراش، تیرگران، شنگ، رَشَنه پایان و رَشَنه بالا نتایج خیلی مطلوب و دلخواه به همراه داشت.

روستاهای کمانگران، شنگ و رَشَنه پایان و رَشَنه بالا از طرف راست رود شنگ جای دارند که طبیعت بکر، منظره‌های دلربا با چشمه‌های افسانه‌ای خود هر بیننده را مجذوب خود می‌کند. فصلهای تابستان و پاییز در اینجا بهار است.

راجع به تعیین زادگاه استاد رودکی و مدفن او چنان که عبدالغنی میرزایف تأکید کرده است، دو تن از محققان آثار رودکی، یکی سعید نفیسی و دیگری صدرالدین عینی تحقیقات درخور توجه نموده‌اند.

برای مشخص و معین نمودن آرامگاه استاد رودکی در پنج‌رود، استاد صدرالدین عینی منابع تاریخی، ادبی، جغرافیایی و غیره را از نظر می‌گذرانند. وی تصادفاً هنگام ترمیم منزل خود در سمرقند در سال ۱۹۴۰، از زبان شاگرد بنایی می‌شنود که در محل آنها دو دیبهه را به زادگاه

رودکی نسبت می‌دهند، یکی دیهه رودک در ناحیه کالخور چیان و دیگری روستای پنجرود که تابع ناحیه پنجکنت می‌باشد. استاد عینی از دیگران نیز راجع به زادگاه و محل دفن رودکی پرس و جو را ادامه می‌دهد. بر اساس گزارش عبدالغنی میرزایف، استاد عینی به مسئولان نواحی نامه‌ای ارسال نموده، خواهش می‌کند که «موجودیت این دو قریه تحقیق کرده شده، مسافت بین آنها را معین نمایند و به او خبر دهند»^۱ به درخواست استاد عینی از سوی مسئولان ناحیه‌های مذکور جواب مثبت می‌رسد. ایشان به استالین‌آباد (شهر دوشنبه کنونی) مراجعت می‌نمایند و فوراً خواستار تشکیل هیئتی متخصص برای تعیین زادگاه و مدفن رودکی می‌گردد. استاد صدرالدین عینی جهت عملی شدن این امر چنین ابراز داشته‌اند: «با این تأکید مسئله تماماً روشن و حل شده، قبر رودکی و قشلاق (روستای) رودک یافت شده بود. اکنون تنها کار به این معلومات یک شکل رسمی دادن مانده بود. بنابراین، من به اتفاق نویسندگان تاجیکستان، به رفیق دهاتی (عبدالسلام دهاتی) خط (نامه) نوشته، یک اکسپدیتسیه (گروه تحقیقی اعزامی) تشکیل کردن اتفاق نویسندگان و در آن اکسپدیتسیه اشتراک کردن بزه (شعبه) آکادمی فن‌های CCCP (آکادمی علوم شوروی) و انستیتو تدقیقاتی (تحقیقاتی) تاجیکستان را مناسب دیدم»^۲.

پیشنهاد استاد صدرالدین عینی مورد تأیید واقع و از پایتخت تاجیکستان هیئتی تحقیقاتی به محل‌های مذکور اعزام می‌گردد. این هیئت ۲۲ ماه سپتامبر سال ۱۹۴۰ وارد سمرقند می‌شود و اعضای گروه پیش از عزیمت به سوی پنجکنت به زیارت استاد ص. عینی می‌روند. استاد عینی آنها را با جریان کار و مواد تاریخی و ادبی آشنا می‌سازد و سفارشهایی می‌کند. خود استاد عینی به دلیل کسالت همراه هیئت مذکور نتوانست برود.

عبدالغنی میرزایف در این خصوص می‌نویسد: «جستجوی مقدماتی هیئت تدقیقات، درستی اخبارات به دست در آورده صدرالدین عینی را به کلی اثبات کرد و معلوم گردید که

در قریه پنجرود، در گوشه بوستانی، قبر رودکی موجود بوده، قبر «خواجه ابوالحسن رودکی» و یا «خواجه ابوالحسن اوفری» خوانده می‌شده است. و هنوز الحال قبر او را همچون آرامگاه شخص بزرگوار زیارت می‌کرده‌اند.^۲

کار مهمی که شروع شده بود، با آغاز جنگ جهانی دوم ناتمام می‌ماند. سپس در سال ۱۹۵۶ به مناسبت آمادگی به جشن ۱۱۰۰ سالگی تولد رودکی در ماه نوامبر همان سال، یک گروه تحقیقاتی به ریاست دانشمند روس م.م. گیراسیموف (Герасимов) به پنجرود اعزام می‌شود. این گروه آرامگاه را گشوده، استخوانهای باقیمانده منسوب به رودکی را جهت تشخیص هویت شخص مدفون به مسکو می‌برد.

تحقیقات و نتیجه‌گیریهای باستان‌شناس مشهور شوروی گیراسیموف چنین بود:

۱. استاد رودکی به سن پیری رسیده و فوت کرده است.
۲. رودکی کور مادرزاد نبوده است، بلکه در پایان عمر او را کور کرده‌اند.
۳. برخی استخوانهای موجود او از طریق ضربه چیزی آسیب دیده و حتی شکسته‌اند.

استاد عبدالغنی میرزایف بر اساس بند سوم نتیجه‌گیری گیراسیموف، با در نظر داشت وقایع سیاسی عصر رودکی چنین نتیجه می‌گیرد که: «... شاعر بزرگ شاید با مرگ طبیعی از بین نرفته باشد. در وقت قتل و غارت‌های ضد قرمطی‌ها، از احتمال خالی نیست که به کور گردانیدن و مصادره نمودن اموال رودکی قناعت نکرده، از پس او به محل تولدش آمده، وی را نیز به قتل رسانیده باشند».^۴

چنان که اشاره شد، هیئت فولکلورشناسان برای گردآوری مواد فولکلوری مجموعه دیار رودکی ماه اوت سال ۱۹۵۶ قبل از حفريات باستان‌شناسی برای قبر رودکی، به دیار وی رفته بودند و سپس باز هم برای گردآوری بیشتر مواد و مشخص کردن بعضی سؤالیهای مربوط

به فولکلور دیار رودکی، رجب اماناف و محمدجان شکوراف سال ۱۹۵۷ به پنجکنت و کالخورچیان آمده، تحقیق میدانی انجام دادند که مواد همین دو سفر امکان داده بود مجموعه «نمونه فولکلور دیار رودکی» را استادان ر. اماناف و م. شکوراف ترتیب دهند و آن را نشریات دولتی تاجیکستان سال ۱۹۵۸ در استالین‌آباد به طبع رساند.

باید خاطر نشان ساخت که در نخستین سفری که مؤلف این مقاله تنها در روستاهای منسوب به زادگاه و دیار رودکی، یعنی شنگ، رشنه پایان، رشنه بالا، تیرگران، کاسه‌تراش و فلَمَنَدَر تابع ناحیه سابق کالخورچیان، مواد فولکلوری جمع‌آوری کرده است. در آن ایام، یک روز بعد از گذشت سه هفته، استاد ر. اماناف برای آگاهی یافتن از کارهای بنده، به دیهه شنگ آمد. اهل دیهه میهمان را خوب پذیرفتند و خود همان روز با خواهش استاد یک نفر راهنما ما را به دیهه رودک برد. دیهه رودک در بین قریه‌های شنگ و رشنه پایان از سمت راست رود شنگ یا شنگ‌دریا جای دارد. اول ما از طریق راه اصلی ماشین‌گرد، دو سه کیلومتر راه را با ماشین طی نموده، سپس به طرف دره تنگی که از کنار آن رود رودک به سوی شنگ جاری می‌شد، پیاده حرکت کرده، به سمت شرق رهسپار شدیم. راهنمای ما قادر بیک کریم‌اف بود که سال ۱۹۱۴ در رودک متولد شده، خود را از اولاد ابوالحسن رودکی می‌شمرد و نقل می‌کرد که جد بزرگش چند سالی یک مرتبه از این راه با شتر یا اسب به عیادت خویشان و تبار و همدیارانش آمده است. او اظهار می‌نمود که رودکی در همین روستا که اکنون ما به سوی آن رهسپاریم، متولد شده و کمال یافته و با استعداد فوق‌العاده شاعری و رودنوازی مشهور گشته، سپس به بخارا، به دربار سامانیان راه یافته است. وی در ایام پیری به دلیلی به پنجرود رفته و در آنجا فوت کرده است. بدین ترتیب ما به دیهه مذکور رسیدیم که اکنون متروک و خراب شده بود. تنها چند کاهدان و آغل و دکانهای آهنگری برجا بود. رو به روی دیهه چند مزار وجود داشت که مردم آنها را آرامگاه گذشتگان ابوالحسن می‌نامیدند و

در اطراف این قبور چند درخت بزرگ سفیدار و نارون قامت افراشته بودند. ما بعد از اندکی استراحت، باز راه را ادامه دادیم. طبق اظهار راهنمای ما، قادر کریم‌اف، دیبه‌ رودک از سه بخش عبارت بوده است: رودک پایان، رودک میانه و رودک بالا. در رودک میانه آثار قلعه‌ای دیده می‌شد که در زمان قدیم حاکمان و اعیان رودک زندگی می‌کرده‌اند. آهسته آهسته به رودک بالا رسیدیم که دو نفر در خرمنگاه نه چندان بزرگی که دهقانان مشغول جمع‌آوری محصول جو بودند. هر چند که نیمه اول ماه اوت بود، اما هوای رودک بالا نسبت به روستاهای پایین خیلی سرد بود.

در این روستا ما از اهالی بومی مواد مهم فولکلوری گرد آوردیم که پس از چند سال در مجموعه‌ای با عنوان «نمونه فولکلور دیار رودکی» به طبع رسید. در سمپوزیوم بزرگداشت ۱۱۰۰ سالگی رودکی، پاییز سال ۱۹۵۸ استاد ر. امان‌اف راجع به نتیجه کارهای میدانی فولکلورشناسان تاجیک در دیار رودکی سخنرانی کرد. از همدیاران رودکی اینجانب به همراه دوست و همکارم جمعه‌بای عزیزقلاف راجع به نتیجه کارهایمان در آن همایش بین‌المللی گزارش دادیم. اکنون بعد از گذشت پنجاه سال مواد گردآوری شده خود را ورق زدم، معلوم گردید که همه آنها در مجموعه ر. امان‌اف و م. شکوراف داخل نشده‌اند. بسیاری از ترانه‌های عارفانه، عشقی، تاریخی و اجتماعی از مجموعه مذکور بیرون مانده‌اند. گذشته از این، تعدادی چيستان گرد آورده‌ام و اشعار شعرای صاحب‌دیوان دیبه‌های رشنه پایان، شنگ و بعضی قریه‌های دیار رودکی از کتاب «نمونه فولکلور دیار رودکی» بیرون مانده‌اند.

از میان ساکنان دیبه‌های شنگ و تیرگران و رشنه پایان و رشنه بالا که طبیعت زیبا و سرسبز، آب و هوای مطبوع و گیاهان شفابخشش مشهور است، چندین شاعر صاحب‌دیوان برخاسته‌اند که مردم اشعار آنها را از یاد می‌دانند و در موارد مقتضی زمزمه می‌کنند و یا با اسباب موسیقی می‌سرایند. از جمله این شاعران جذبی، مهجور، املا، یعقوب و... می‌باشند. مثلاً

یکی از آن سروده‌های املا که ردیف «افتاد» دارد و از ساکن دیهه فلمندر، عبدالله یاراف ثبت کرده بودم، چنین است:

بر صفحه رخسار تو چشم ترم افتاد
 صد آتش غم در دل غم‌پرورم افتاد
 تا چشم سیه‌مست تو در خاطرم افتاد
 سرمست شدم از کف من ساغرم افتاد
 نشکفت گل مقصد من در چمن دهر
 هنگام خزان آمد و برگ و برم افتاد
 تا نکته‌ای از مسئله عشق شنیدم
 رفتم ز خود از دست مرا دفرم افتاد
 حیران شده در کوچه و بازار نشستم
 تا آتش سودای تو در مجرم افتاد
 دیوانه و مجنون شدم «املا» به جنابت
 تا بر تو رسیدم که سرم از تنم افتاد

شعرهای شاعر جذبی که اکثر عشقی و حسب حالی‌اند، بیشتر در میان جوانان شهرت دارند که یک نمونه از آنها چنین است:

دل‌م خون شد ز هجرت ای پریرزاد
 چرا هرگز نمی‌آری مرا یاد؟
 چه دین است این چه کین است چه مذهب؟
 که من در غربت و تو خرم و شاد
 تویی در عشرت و عیش و فراغت

نمی‌گویی که در حالش چه افتاد؟
 نمی‌پرسی که در روز قیامت
 کنم از دست تو صد داد و فریاد
 به حال جذبی بیدل نظر کن
 به حق مصطفی و اصحاب و اولاد

(ف ف ۷: ۴۳۲۷، ۱ ت ی ۲. ناحیه پنجکنت، دیهه فلندر ۱۹۵۶، ر. احمداف، یاراف

عبدالله، سال تولد ۱۹۳۵)

غزل ذیل که آن نیز از جذبی است و آن را از یوسف خالقاف ۷۰ ساله، باسواد، ساکن
 دیهه کاسه تراش ثبت کرده بودم، مندرجه غم‌انگیز مرثیه‌ای دارد. طبق گزارش راوی، آن را در
 ایام ماتم، بی‌بی خلیفه‌ها و راویان دیگر در مراسم سوگواری با آهنگ غم‌انگیز می‌سروده‌اند:

یک گلی از گلشن باغ جهان گم کرده‌ام
 بلبل مستم که راه بوستان گم کرده‌ام
 غنچه نشکفته‌ام رفت از جهان با صد الم
 چون نگریم دوستان نام و نشان گم کرده‌ام
 گر شوم بیمار غم ناصح مرا پندی مده
 من گیاه تشنه‌ام آب روان گم کرده‌ام
 چون بنالم همچو مجنون در غم او زار زار
 قمری جولیده‌ام سرو روان گم کرده‌ام
 لاله‌رویی مشک‌بویی زلف سنبل‌سای او
 در میان جمع من هم الفیان گم کرده‌ام
 چون نگریم در غم یار موافق سینه‌چاک

هم بنفشه یاسمن هم زعفران گم کرده‌ام
غنچه خاطر مرا از باغ و بوستان وانشد
چغذ هر ویرانه گشتم خان ومان گم کرده‌ام
جذبیا خون شد دلم در غصه درد فراق
آه و واویلا که من روح و روان گم کرده‌ام

در بین مردم شنگ غزل ذیل نیز بسیار مشهور است و آن را عمر خالقاف ۶۰ ساله با آهنگی محزون سروده بود:

نگه بر جانب ما مستمندان می کنی یا نه؟
ز رحمت التفاتی با اسیران می کنی یا نه؟
نگاهی می کنی از هر نگاهت عشق می بارد
نگه بر جانب دو چشم گریان می کنی یا نه؟
شب اول در گوری که مهمان تو می باشم
به مهمان خودت اعجاز و اکرام می کنی یا نه؟
نکیر و منکر از بهر سؤال هر دو ملک آیند
جواب ربی الله گویان تو آسان می کنی یا نه؟
شب تاریک را چون ماه تابان کرده‌ای روشن
درون قبر تاریکم چراغان می کنی یا نه؟
جفاها دیدگان را یک دمی آسایشی باشد
تو آسان مشکل ما مستمندان می کنی یا نه؟

راوی عمر خالقاف شنگی همچنین در باره عید قربان گفته است:

چو بنشستی در این منزل، نکردی توشه‌ای حاصل
همه افسرده باطل که بازیگاه بُشکان است!
- هی هه، هی هه، هی هه، هی هه‌ای!

بیارند مرکب چوبین، نه او را افسر و نه زین
در آرند چادر غمگین، نه او را سر نه پایان است!
- هی هه، هی هه، هی هه، هی هه‌ای!

برندت سوی گورستان، جدا از خویش و فرزندان
لب شیرین رخ خندان، خوراک مور و ماران است!
- هی هه، هی هه، هی هه، هی هه‌ای!

بیا ای مادر غمگین، به نزد قبر من بنشین
دعای من بگو «آمین»، که دردم را چه درمان است!
- هی هه، هی هه، هی هه، هی هه‌ای!

مکن در سیم و زر کوشش، نیابی جز کفن پوشش
بکن در راه خیر کوشش، که دوزخ جای سوزان است!
- هی هه، هی هه، هی هه، هی هه‌ای!

ترانه‌ای که آن را راحت غنی‌اوا ۵۶ ساله سروده بود با ردیف «سوختم» خیلی مؤثر است. از روی نقل این بانو زندهای دیهه شنگ این ترانه را نیز در روزهای سوگواری و مراسم زنانه مذهبی، گاه انفرادی و گاهی دسته‌جمعی می‌سروده‌اند:

مدتی شد که ز درد و داغ هجران سوختم
 چون ز عشق آن مه خورشید تابان سوختم
 خون دل خوردم کسی نادیده پنهان سوختم
 خاک بر سر کرده و برگشته حیران سوختم
 از غم و اندوه کلفت‌های دوران سوختم
 بهر یار بی‌وفا مغز دل و جان سوختم
 دل ز من بردی چرا با خود تو ای ناآشنا؟
 من غریب و پرالم خاطر پریشان سوختم
 کی رود داغ جدایی تا قیامت از دلم؟
 کار من بهر تو دایم ماتم و درد است و غم
 از برای یار جان چون شمع تابان سوختم
 داغ در دل سینه پر خون بهر جانان سوختم

طبق گزارش راوی ممتاز یوسف خالاقاف ۷۰ ساله ساکن دیهه کاسه‌تراش، در بین ساکنان دیار رودکی مرثیه‌ای خیلی معمول و مشهور می‌باشد و آن را خویشاوندان میرزانیاز ولوسنوی (волосной) که در ابتدای قرن ۲۰ از جانب یک دزد و اوباش ناجوانمردانه به قتل می‌رسد، ایجاد نموده‌اند. در این مرثیه حوادث اجتماعی و تاریخی انعکاس یافته است و این مرثیه در روستاهای تاجیک‌نشین ولایت سمرقند و قشقه‌دریا و جاهای دیگر نیز انتشار یافته است که قرینه‌های آن را فولکلورشناسان ثبت نموده‌اند. اینک به این ترانه مردمی توجه شود:

امشب چه شب است ستاره زلزل می کند
اسپ سیاه میرزا نیاز زین می کند
اسپ سیاه مخملین
زین و لجامش بخملین
شمشیر خون بر گردش
حسرت از دنیا بردنش
میرزا نیازم جگرم!

میرزا نیاز غوسر^ه روان
سلاح نبردند در میان
از مردن خود بیگمان
میرزا نیازم جگرم!
کل محمود^ه مرد پیر
نیازه کرد یک نوگ تیر
افسوس الم همطو میر
میرزا نیازم جگرم!

آمد و کسنای تعیین
انسان پسر کریم امین
مشتاق بزغال یتیم
میرزا نیازم واکلم!

عُمَرُقُلُش کلان شدین
 آرام دل و جان شدین
 سردار عسکران شدین
 میرزا نیازم جگرم!

سمرقند است شهر دور
 حاکم نشین و هم گُبور^۷
 مُردِ مَنه فروش و خور
 میرزانیزام جگرم!
 میرزا نیازمِ رفت تگاب
 مانند یک دسته الاب
 غوسره می کرد او خراب
 میرزانیزام جگرم!
 تُرکان زرد بدقواق^۸
 چون خط کشیده در قُماق^۹
 بود میانش بی یِراق
 میرزا نیازم جگرم!

در بین مواد گردآوردهٔ ما، از گوینده، یوسف خالقافِ کاسه تراش، ترانهٔ کودکانهٔ «باز

کنیم» از نظر کاربرست، تصویری منطقی و حادثه‌ای جذاب است:

بیا بیا بازی کنیم
 چُمچه (قاشق) را نقاشی کنیم

چمچه به ما آب دهد
آبه به پالیز دهیم
پالیز به ما سیبچه^{۱۰} دهد
سیبچه به ماده گاو دهیم
ماده گاو به ما فله^{۱۱} دهد
فله به به کمپیر دهیم
کمپیر به ما غلنگ (زردآلوی خشک) دهد
غلنگه به چوپان دهیم
چوپان به ما بره دهد
بره را به معلم دهیم
معلم به ما کتاب دهد
کتابه به خدا دهیم
خدا به ما مراد دهد

در بین ترانه‌های از دیهه‌های کاسه‌تراش و شنگ و رشنه پایان ثبت شده، رباعی،

دوبیتی و پاره‌های اشعار اخلاقی و پند و نصیحتی فراوان است:

در زیر چرخ گردون هر کس که هوش دارد
از گفتگوی مردم خود را خموش دارد
از پیر سالخورده بشنو تو این حکایت:
«سرخار چشم دارد دیوار گوش دارد»

دنیا به مثال یک عروس آراسته
هر روز به خود شوی دگر می‌خواسته

دنیا به مثال یک رباط دو در است
هر روز در این رباط قوم دگر است

نو شتم خط ندانم تا که خواند
که من بی شک بمیرم خط بماند
هر آن عاقل که اینها را بخواند
دعایی بر من مسکین بماند

برخی ترانه‌ها که رحیم حاجی‌اف، سال تولد ۱۸۷۹ ساکن فلمندر املا کرده بود،

ویژگی توصیفی و وصفی دارند:

نباتی نباتی

به لب خندیده‌ناتی

نبات شأن بوستان

چراغ می‌پرستان

دو لعل آب کوثر

دو رخسار منور

به لب خندیده‌ناتی

چو گل بشکفته‌ناتی

در روستای کاسه‌تراش همین که ماه شریف رمضان فرا می‌رسد، جوانان بعد از افطار

دسته‌جمعی «رَبِّ من» گویی می‌کردند و مردم به آنها انعام می‌بخشیدند. مداحی «رَبِّ من» را

اول یک نفر سرور دسته آغاز می‌نمود، بند نقارات را همه یکجایه می‌سرودند:

حمد و بی‌حد آن خدای پاک را

آنکه جان بخشید مشّت خاک را

چیستانهای گردآوری شده توسط نگارنده که در مجموعه «نمونه فولکلور دیار رودکی» داخل نگردیده‌اند، از ذکاوت و فراست و ذوق بدیعی همدیاران استاد رودکی شهادت می‌دهد:

شُتْرُ آف کند

دریا کف کند؟ (صابون)

گُرَبِچِکِ زَرْدِک

درونش پر آردک؟ (سنجد)

چیست آن مرغ آهنین پیکر

می‌رود در هوا ندارد پر؟ (هواپیما)

چیست آنکه روز می‌گردد

شب خاموش نظاره دارد؟ (عصا)

چیست آن طوطی شکرگفتار

آب حیوان گرفته در منقار

بی‌دهان است و راست می‌گوید

بی‌زبان است و می‌کند گفتار؟ (قلم)

یک صفه گل

پنج بی‌بی گل؟ (کف دست)

یک جفت کبوتران ابلق
هستند جدا جدا معلق
پرواز به آسمان نمایند
از خانه خود برون نیایند؟ (چشم)

آن چیست که پا و سر ندارد
گرد است و در ندارد
اندر شکمش ستارگان است
جز نام دو جانور ندارد؟ (خریزه)

ایجادیات شفاهی بدیعی همدیاریان رودکی طوری که خوانندگان گرامی را با بعضی نمونه‌هایش آشنا ساختیم، خیلی رنگین و پرمحتوا می‌باشند. از زمان گردآوری آنها ۵۰ سال می‌گذرد و اکثر راویان این اثرها شاید امروز در قید حیات نباشند. سروده‌های این افراد، همچون اشعار عالمگیر ابوعبدالله جعفر بن محمد رودکی، یادگاری برای نسل آینده همدیاریان اوست.

پی‌نوشتها:

1. عبدالغنی میرزایف، ابوعبدالله رودکی و آثار منظوم رودکی، استالین‌آباد، ۱۹۵۸، نشر تهران، ص ۲۱۹.
2. عینی ص. - قبر استاد رودکی، در مجموعه «استاد رودکی»، استالین‌آباد، ۱۹۴۰، ص ۱۱۷ (از مونیوگرافی ع. میرزایف، ص ۲۲۰).
3. عبدالغنی میرزایف، همان اثر، ص ۲۲۰-۲۲۱.
4. عبدالغنی میرزایف - ابوعبدالله رودکی و آثار منظوم رودکی، چاپ تهران از روی چاپ استالین‌آباد، ۱۹۵۸، ص ۲۲۲-۲۲۳.
5. غوسر - دیهه‌ای است که تا به پنجکنت متحد شدن مرکز ناحیه کلخوزچیان محسوب می‌شد.
6. قاتل میرزا نیاز در نظر است.
7. ژنرال گوبرناتور (مالی) ولایت ترکستان امپراتوری روسیه در نظر است.
8. اخمو، ترش‌روی.
9. گوینده چون هیکل راست ایستادن قهرمان منفی غنایی را در نظر دارد که ترک جاهل بوده است.
10. سیپچه: سیب
11. ماک، آغوز.
12. حمیل - اینجا به معنای با دم دوزخ را گلزار کردن آمده است.